

از شرمساری بازپذیرکننده تا روایت رستگاری: مدل تلفیقی تبیین ترک جرم

رحمان صبوحي

دانش آموخته دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه قم، قم، ایران؛ رئیس شعبه بدوی تعزیرات حکومتی و مدرس دانشگاه.

saboohi.rahman@yahoo.com

چکیده:

ترک جرم پایدار، یکی از پرسش‌های بنیادین جرم‌شناسی معاصر است که دو سنت نظری عمده به آن پاسخ داده‌اند: «تبیین اجتماعی» با محوریت شرمساری بازپذیرکننده و «تبیین روایی-هویتی» با محوریت روایت رستگاری. با این حال، این دو سنت تاکنون عمدتاً به صورت موازی حرکت کرده‌اند و یک مدل فرایندی صریح که رابطه گام‌به‌گام میان آن‌ها را تبیین کند، کمتر صورت‌بندی شده است. مقاله حاضر با هدف پر کردن این شکاف نظری، به دنبال پاسخ به این پرسش است که شرمساری بازپذیرکننده و روایت رستگاری چه نسبتی با یکدیگر دارند و چگونه می‌توان آن‌ها را در چارچوبی منسجم برای تبیین ترک جرم پایدار ترکیب کرد؟ پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی تطبیقی و سنتز نظری انجام شده و مدعای اصلی آن است. شرمساری بازپذیرکننده به عنوان **تسهیلگر ساختاری قوی**، بستر اجتماعی شکل‌گیری روایت رستگاری را فراهم می‌کند و روایت رستگاری، سازوکار درونی‌سازی و پایداری اثرات بازپذیرکننده را توضیح می‌دهد؛ هرچند این رابطه در مواردی (مانند خودآغازگران) می‌تواند بدون حمایت بیرونی مشخص نیز شکل گیرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که پیام شرمساری بازپذیرکننده «تو آدم خوبی هستی که کار بدی کرده‌ای» به مثابه «خوراک روایی» عمل کرده و آیین‌های پذیرش مجدد، مواد خام داستان رستگاری فرد را تأمین می‌کنند. در مقابل، روایت رستگاری، پذیرش اجتماعی را به هویتی درونی تبدیل می‌کند. کاربست این مدل در نظام عدالت کیفری ایران نشان می‌دهد که محرومیت‌های تبعی مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی، با مسدودسازی «خوراک روایی»، امکان شکل‌گیری روایت رستگاری را از محکومان سلب کرده و آن‌ها را در چرخه بازگشت به جرم گرفتار می‌سازد. مقاله در پایان، دلالت‌های سیاستی مدل را در قالب بازنگری قوانین طردمحور، طراحی برنامه‌های روایت-محور و بهره‌گیری از عدالت ترمیمی تبیین می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ترک جرم، شرمساری بازپذیرکننده، روایت رستگاری، چرخه بازپذیری-رستگاری، عدالت ترمیمی، مدل تلفیقی.

مقدمه

انسانی سازی پیشگیری و بازپروری مجرمین در جرم شناسی کاربردی به معنای برخورد انسانی با بزهکار به منظور ترغیب و تشویق او برای بازگشت به جامعه، یکی از مهمترین رویکردهای جرم شناسی کاربردی در ادبیات معاصر است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۷۱۸)، در پاسخ به این پرسش که به چه دلیل و دلایلی برخی مجرمین به جرم بازگشته و برخی ارتکاب جرم را ترک کرده اند، دو سنت نظری عمده، هر یک از منظری متفاوت به فرایند «ترک جرم»^۱ می نگرند. سنت نخست، که می توان آن را «تبیین اجتماعی» نامید، ریشه های ترک جرم را در ساختارها و واکنش های اجتماعی جست و جو می کند. برجسته ترین نظریه در این سنت، «شرمساری بازپذیرکننده»^۲ جان برایتویت (۱۹۸۹) است. برایتویت در کتاب جرم، شرم و بازاجتماعی شدن استدلال می کند که نوع واکنش جامعه به رفتار مجرمانه، تعیین کننده اصلی بازگشت یا عدم بازگشت فرد به جرم است: شرمساری انگ زننده^۳ با تخریب پیوندهای اجتماعی، فرد را به خرده فرهنگ های بزهکارانه سوق می دهد، حال آنکه شرمساری بازپذیرکننده، با تقبیح رفتار و هم زمان حفظ احترام به شخصیت فاعل، زمینه بازگشت شرافتمندانه او به جامعه را فراهم می سازد (بریتویت، ۱۳۹۶: ۱۰۲-۱۴۴). این نظریه، قدرت تبیینی خود را بر مفهوم «آیین های پذیرش مجدد»^۴ و حفظ «سرمایه اجتماعی» استوار ساخته است (بریتویت، ۱۳۹۶: ۱۶۳-۱۷۷).

سنت دوم، که می توان آن را «تبیین روایی-هویتی» نامید، ترک جرم را نه صرفاً پیامد شرایط بیرونی، بلکه بیش از هر چیز محصول یک تحول درونی و بازسازی روایت زندگی می داند. شاد مارونا (۲۰۰۱) در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان "نیک سازی: چگونه محکومان سابق اصلاح می شوند و زندگی خود را باز می سازند"^۵، با تکیه بر مصاحبه های عمیق روایتی با زندانیان سابق، نشان داد که ترک پایدار جرم مستلزم گذار از یک «روایت محکومیت»^۶ به یک «روایت رستگاری»^۷ است. در روایت محکومیت، فرد خود را ذاتاً مجرم، ناتوان از تغییر و قربانی تقدیر می بیند؛ این روایت مملو از احساس ناامیدی، فقدان عاملیت، و نسبت دادن شکست ها به نیروهای بیرونی است (Maruna, 2001: 74-85). در مقابل، روایت رستگاری داستانی است که در آن فرد، هویت خود را به مثابه «خود واقعی خوب»^۸ بازتعریف می کند؛ او باور دارد که در عمق وجود، انسان خوبی است که تنها برای دوره ای مرتکب خطا شده است. این روایت به فرد امکان می دهد که عاملیت خود را بازیابد، رنج گذشته را معنادار کند، و خود را متعهد به جبران و کمک به دیگران بسازد (Maruna, 2001: 112-137). به بیان خود مارونا، «روایت رستگاری نوعی داستان سرایی است که در آن، روای زمانی گمشده، اکنون نجات یافته است... و این تحول، نه به رغم رنج گذشته، بلکه دقیقاً به خاطر آن رخ داده است» (Maruna, 2001: 104).

با این حال، بررسی دقیق این دو سنت نشان می دهد که هر یک به تنهایی تصویری ناقص از فرایند ترک جرم ارائه می دهند. نظریه برایتویت، علیرغم قدرت بالا در تبیین نقش واکنش اجتماعی، از پاسخ به این پرسش اساسی ناتوان است که «پذیرش مجدد آیینی، از طریق چه سازوکار روان شناختی درونی سازی می شود تا هویت جدیدی در فرد شکل گیرد که در برابر انگ های بعدی مقاوم باشد؟» (Putnam, 2000: 261-264) به بیان دیگر، برایتویت فرایندهای اجتماعی را به خوبی تحلیل می کند، اما از «عامل انسانی» و تحول درونی او غفلت می ورزد. در سوی دیگر، نظریه مارونا نیز، با وجود غنای کم نظیر در توصیف تحول هویتی، این پرسش را بی پاسخ می گذارد که «روایت رستگاری تحت چه شرایط اجتماعی ای امکان شکل گیری می یابد و بدون کدام بسترهای بیرونی فرو

¹ Desistance from Crime

² Reintegrative Shaming

³ Stigmatizing Shaming

⁴ Ceremonies Reintegrative

⁵ Making Good: How Ex-Convicts Reform and Rebuild Their Live

⁶ Condemnation Script

⁷ Redemption Script

⁸ The Good Core Self

می‌پاشد؟» (Gadd & Farrall, 2004: 142-148) جالب توجه است که خود مارونا در فصل ششم کتابش، تحت عنوان «شکل‌گیری روایت رستگاری»، به صراحت اذعان می‌کند که روایت رستگاری صرفاً یک دستاورد شناختی و فردی نیست، بلکه برای جوانه‌زدن و تثبیت‌شدن، نیازمند وجود حداقل یک حامی است؛ فردی که به شخص محکوم اعتماد کند و او را نه به‌عنوان یک مجرم، بلکه به‌عنوان یک انسان ببیند (Maruna, 2001: 153). با این همه، مارونا این ایده حیاتی را به‌صورت نظام‌مند بسط نمی‌دهد و آن را در چارچوبی نظری که پیوند میان واکنش اجتماعی و تحول روایی را تبیین کند، قرار نمی‌دهد.

بنابراین، مسئله اصلی این است که دو سنت اجتماعی و روایی-هویتی تا حد زیادی به‌صورت موازی حرکت کرده‌اند. اگرچه پژوهش‌هایی مانند لوبل و همکاران (LeBel et al., 2008) به تعامل غیرخطی عوامل اجتماعی و ذهنی در ترک جرم اشاره کرده‌اند، اما یک مدل فرایندی صریح که نشان دهد شرمساری بازپذیرکننده چگونه به روایت رستگاری ترجمه می‌شود، همچنان کمتر بسط یافته است. این خلاء نظری به‌ویژه در بسترهایی مانند نظام عدالت کیفری ایران آشکارتر می‌شود، جایی که «محرومیت‌های تبعی» مندرج در مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، فرد محکوم را حتی پس از تحمل مجازات در وضعیت «مرگ مدنی»^۹ قرار می‌دهد. اگرچه برخی از پژوهش‌های صورت گرفته نشان داده‌است که چگونه این محرومیت‌ها، برخلاف ظرفیت‌های بازپذیرکننده موجود در فقه اسلامی (مانند نهاد توبه و اصل برائت)، عملاً مسیر شرمساری بازپذیرکننده را مسدود کرده و فرد را به‌سوی «روایت محکومیت» سوق می‌دهند.^{۱۰} با این وصف، پرسش اساسی این است که شرمساری بازپذیرکننده و روایت رستگاری چه نسبتی با یکدیگر دارند و چگونه می‌توان این دو سازه نظری را در چارچوبی منسجم برای تبیین ترک جرم پایدار ترکیب کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، اهداف زیر دنبال می‌شود: ۱- تحلیل دقیق مفاهیم اصلی و شناسایی نظام‌مند محدودیت‌های هر دو نظریه؛ ۲- شناسایی نقاط هم‌پوشانی مفهومی میان شرمساری بازپذیرکننده و روایت رستگاری؛ ۳- ارائه یک «مدل تلفیقی» که رابطه فرایندی میان این دو سازه را تبیین کند و ۴- استنتاج دلالت‌های نظری و سیاستی این مدل برای طراحی برنامه‌های بازپروری و عدالت ترمیمی و فرضیه یا مدعای اصلی مقاله آن است شرمساری بازپذیرکننده، تسهیلگر ساختاری قوی برای شکل‌گیری روایت رستگاری است، هرچند این رابطه از الگویی غیرخطی پیروی می‌کند و در مواردی (مانند خودآغازگران مورد اشاره مارونا) ممکن است روایت رستگاری بدون حمایت بیرونی مشخص نیز شکل گیرد.

۱- اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت این پژوهش را می‌توان در دو سطح نظری و سیاستی تبیین کرد. در سطح نظری، پر کردن شکاف میان تبیین اجتماعی و تبیین روایی ترک جرم، گامی ضروری برای بلوغ جرم‌شناسی ترک جرم است. جامعه‌شناسان معتقدند که در اجرای مجازات، علاوه بر تنبیه، بازاجتماعی‌شدن بزهکار و اصلاح و تربیت او ملاک قرار گیرد (ناصری و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۵). مک‌نیل به‌درستی استدلال کرده که مدیریت مؤثر محکومان نیازمند الگویی است که هم‌زمان عوامل اجتماعی (بازپذیری) و عوامل ذهنی (تحول هویتی) را در برگیرد (McNeill, 2006: 46)، اما این فراخوان تاکنون به یک چارچوب نظری منسجم منجر نشده است. این مقاله با ارائه یک سنتز نظری، این خلأ را هدف گرفته است. در سطح سیاستی، یافته‌های این پژوهش می‌تواند دلالت‌های مستقیمی برای بازطراحی نظام عدالت کیفری، به‌ویژه در ایران، داشته باشد. این مقاله نشان خواهد داد که چگونه می‌توان از طریق هم‌افزایی پذیرش اجتماعی و روایت‌پردازی رستگاران، به یک مدل مؤثرتر برای پیشگیری از تکرار جرم دست یافت، به تعبیر دیگر می‌توان گفت که نوآوری مقاله نه صرف کنار هم نهادن دو نظریه، بلکه در صورت‌بندی رابطه فرایندی میان آن‌ها در قالب یک مدل ترکیبی و غیرخطی است.

^۹ Civil disability

^{۱۰} جهت مطالعه در این زمینه ر.ک.به: صیوحی، رحمان (۱۴۰۲)، شرمساری بازپذیرکننده در سیاست جنایی اسلام و ایران با تأکید بر کاربرد آن در جرائم صنفی، به راهنمایی دکتر محمدعلی حاجی ده آبادی، دانشکده حقوق دانشگاه قم. (ر.ک.به تارنمای الکترونیکی به نشانی: <https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/0b34d7db2d4c321205b322c89923c0ae>)

۲- روش‌شناسی پژوهش

این مقاله از نوع پژوهش‌های «نظری-تحلیلی» است که با روش «تحلیل محتوای کیفی تطبیقی» و با هدف «سنتز نظری» انجام می‌شود. برخلاف مرور نظری متعارف که به توصیف و دسته‌بندی نظریه‌های موجود بسنده می‌کند، پژوهش حاضر در پی صورت‌بندی یک رابطه فرایندی جدید میان دو نظریه مکمل است. در ادامه، اجزای روش‌شناختی پژوهش به‌صورت شفاف تبیین می‌شود.

واحد تحلیل: واحد تحلیل در این پژوهش، «گزاره‌های نظری و مفاهیم کلیدی» مرتبط با فرایند ترک جرم در دو سطح است:

- **سطح اجتماعی:** مفاهیمی مانند «شرمساری بازپذیرکننده»، «آیین‌های پذیرش مجدد»، «سرمایه اجتماعی»، و «شرمساری انگ‌زننده» در نظریه برایت‌ویت؛
- **سطح روایی-هویتی:** مفاهیمی مانند «روایت رستگاری»، «روایت محکومیت»، «خود واقعی خوب»، «عاملیت»، و «خنثی‌سازی برچسب» در نظریه مارونا.

معیار انتخاب متون: متون مورد تحلیل بر اساس سه معیار انتخاب شده‌اند:

- ۱- **اصالت و بنیادین بودن:** آثاری که خود، صورت‌بندی اولیه یک نظریه را ارائه داده‌اند (کتاب برایت‌ویت، ۱۹۸۹ و کتاب مارونا، ۲۰۰۱)؛
 - ۲- **تأثیرگذاری و اعتبار:** آثاری که در ادبیات جرم‌شناسی ترک جرم، مرجعیت و استناد بالایی دارند (مانند مقالات گاد و فارال، ۲۰۰۴؛ پاترنوستر و بوشوی، ۲۰۰۹؛ لوبل و همکاران، ۲۰۰۸؛ مک‌نیل و فرگوس، ۲۰۰۶)؛
 - ۳- **مکمل یا منتقد بودن:** آثاری که به‌طور مشخص به نقاط کور یا شکاف‌های نظری دو نظریه اصلی پرداخته‌اند.
- رویه مقایسه:** مقایسه متون بر اساس چهار محور انجام شده است:

- ۱- **تبیین عامل بیرونی:** هر نظریه چه نقشی برای واکنش اجتماعی و ساختارهای بیرونی در ترک جرم قائل است؟
 - ۲- **تبیین عامل درونی:** هر نظریه چه سازوکاری برای تحول هویتی و روان‌شناختی فرد ارائه می‌دهد؟
 - ۳- **نقاط هم‌پوشانی مفهومی:** چه مفاهیم مشترکی میان دو نظریه قابل شناسایی است؟ (مانند «تأیید خود خوب» در هر دو نظریه)
 - ۴- **شکاف‌های تبیینی:** هر نظریه از پاسخ به کدام پرسش‌ها ناتوان است و دیگری می‌تواند آن را پر کند؟
- روش استدلال:** روش استدلال در این مقاله، «پرورش مفهومی»^{۱۱} و «سنتز نظری»^{۱۲} است. در مرحله پرورش مفهومی، مفاهیم کلیدی هر دو نظریه به‌صورت دقیق تحلیل و مرزهای آن‌ها مشخص می‌شود. در مرحله سنتز نظری، این مفاهیم در یک چارچوب جدید با یکدیگر پیوند می‌خورند و یک مدل فرایندی «چرخه بازپذیری-رستگاری»^{۱۳} ارائه می‌شود که نشان می‌دهد چگونه سطح اجتماعی و سطح روایی-هویتی به‌طور دیالکتیکی بر هم اثر می‌گذارند.

¹¹ Conceptual Elaboration

¹² Theoretical Synthesis

¹³ Reintegration-Redemption Cycle

تفاوت با مرور نظری متعارف: برخلاف مرور نظری که در آن نظریه‌ها به صورت موازی و جداگانه توصیف می‌شوند، سنتز نظری حاضر بر «رابطه فرایندی» میان آن‌ها متمرکز است. خروجی این روش، نه یک فهرست از نظریه‌ها، بلکه یک **مدل تحلیلی** جدید است که قابلیت کاربرد در تحلیل سیاست جنایی و طراحی برنامه‌های بازپروری را دارد.

مصادق‌یابی: در نهایت، مدل تلفیقی پیشنهادی، با ارجاع به نمونه‌هایی از نظام عدالت کیفری ایران (به‌ویژه محرومیت‌های تبعی مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی) و ظرفیت‌های فقهی موجود (مانند نهاد توبه و بزه‌پوشی)، واجد انضمام و مصادق‌یابی می‌شود.

۳- چارچوب مفهومی و پیشینه پژوهش

۳/۱- شرمساری بازپذیرکننده: از واکنش اجتماعی تا پیوند دوباره

نظریه شرمساری بازپذیرکننده که از جمله نظریات تلفیقی یا یکپارچه گر در جرم‌شناسی معاصر است (رایجیان اصلی، ۱۴۰۳: ۲۰۱) نخستین بار توسط جان برایت‌ویت در کتاب جرم، شرم و بازاجتماعی شدن (۱۹۸۹) صورت‌بندی شد و یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌های جرم‌شناختی در حوزه کنترل اجتماعی و ترک جرم است که در ذیل نظریات جرم‌شناسی جمهوری خواه قرار می‌گیرد (وایت و هینز، ۱۳۹۰: ۹۷). برایت‌ویت با نقد رویکردهای کلاسیک بازدارندگی (نظریات برچسب زنی، خرده فرهنگی، یادگیری، فرصت و کنترل) استدلال می‌کند که آنچه بر نرخ جرم و بازگشت به آن اثر می‌گذارد، شدت یا قطعیت مجازات نیست، بلکه «کیفیت اخلاقی» واکنش اجتماعی به جرم است (بریت‌ویت، ۱۳۹۶: ۹۵-۱۰۱). او با الهام از جوامع سنتی و کم‌جمعیتی که در آن‌ها شرم، ابزاری برای حفظ انسجام اجتماعی بوده، این مفهوم را برای جوامع مدرن بازصورت‌بندی می‌کند. هسته اصلی نظریه برایت‌ویت، تمایز قاطع میان دو نوع شرمساری است: «شرمساری انگ‌زننده» و «شرمساری بازپذیرکننده». در شرمساری انگ‌زننده، فرد نه به خاطر رفتارش، بلکه به خاطر شخصیتش تحقیر می‌شود؛ برچسب «مجرم» به «منزلت مسلط»^{۱۴} او تبدیل شده و سایر هویت‌های اجتماعی‌اش را محو می‌کند (بریت‌ویت، ۱۳۹۶: ۱۰۲-۱۱۰). این فرایند، دقیقاً همان چیزی است که نظریه‌پردازان برچسب‌زنی پیش‌تر هشدار داده بودند: برچسب، هویت می‌سازد و هویت مجرمانه، رفتار مجرمانه را بازتولید می‌کند (Becker, 1963: 33). در مقابل، شرمساری بازپذیرکننده بر مبنای یک تفکیک ظریف اما حیاتی عمل می‌کند: تقبیح رفتار (فعل مجرمانه) همراه با احترام به شخصیت فاعل. پیام اصلی این نوع شرمساری این است: «تو آدم خوبی هستی که کار بدی کرده‌ای.» (بریت‌ویت، ۱۳۹۶: ۱۱۲-۱۱۶).

برایت‌ویت مکانیسم‌های اجتماعی تحقق شرمساری بازپذیرکننده را در دو مفهوم کلیدی تبیین می‌کند: «آیین‌های پذیرش مجدد»^{۱۵} و «سرمایه اجتماعی». آیین‌های پذیرش مجدد، مناسکی اجتماعی هستند که طی آن، فرد خاطی پس از ابراز ندامت و جبران خسارت، رسماً به آغوش جامعه بازگردانده می‌شود و برچسب مجرمانه از او زدوده می‌شود (بریت‌ویت، ۱۳۹۶: ۱۶۳-۱۷۷). این آیین‌ها که در عدالت ترمیمی معاصر در قالب نشست‌های بزه‌دیده-بزه‌کار و محافل صلح تبلور یافته‌اند، دقیقاً نقطه مقابل رسواسازی عمومی هستند. سرمایه اجتماعی نیز به پیوندهای اعتماد و همبستگی میان افراد اشاره دارد که در فرایند شرمساری بازپذیرکننده نه تنها تخریب نمی‌شود، بلکه تقویت نیز می‌گردد (Putnam, 2000: 22) به بیان برایت‌ویت، جوامعی که از سرمایه اجتماعی بالایی برخوردارند، ظرفیت بیشتری برای شرمساری بازپذیرکننده دارند، زیرا در آن‌ها شرم، یک هیجان اخلاقی بازپیونددهنده است، نه یک ابزار طرد (بریت‌ویت، ۱۳۹۶: ۱۲۸-۱۳۵).

¹⁴ Master Status

¹⁵ Reintegrative Ceremonies

با این حال، نظریه برایت‌ویت از همان آغاز با انتقاداتی جدی مواجه بوده است که مستقیماً به هدف این مقاله مربوط می‌شود. مهم‌ترین انتقاد این است که برایت‌ویت، علیرغم تحلیل درخشان فرایندهای اجتماعی، از تبیین «سازوکار درونی» تغییر هویت ناتوان است. بوتومز به‌درستی اشاره می‌کند که مدل برایت‌ویت، فرد محکوم را عمدتاً «دریافت‌کننده منفعل» واکنش اجتماعی می‌بیند و به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که پیام بازپذیرکننده «چگونه» در روان فرد پردازش می‌شود و به یک «هویت جدید غیرمجرم‌گونه» تبدیل می‌شود. به بیان دیگر، برایت‌ویت به ما می‌گوید که جامعه باید «چه کند» (بازپذیری)، اما نمی‌گوید که درون فرد «چه می‌گذرد» تا این بازپذیری را به یک تغییر پایدار تبدیل کند (Bottoms, 2006: 254). این نقد، درست نقطه ورود نظریه مکملی است که بتواند این خلأ را پر کند یعنی نظریه روایت رستگاری مارونا.

۳/۲- روایت رستگاری: از هویت مجرمانه به «خود واقعی خوب»

شاد مارونا در کتاب نیک سازی (2001)، با یک چرخش روش‌شناختی از تحلیل آماری عوامل ترک جرم به تحلیل روایی داستان‌های زندگی محکومان سابق، دریچه‌ای جدید به فرایند ترک جرم گشود. او با انجام مصاحبه‌های عمیق با دو گروه از زندانیان سابق در لیورپول (گروهی که ترک جرم پایدار داشتند و گروهی که همچنان در چرخه جرم باقی مانده بودند)، به دنبال کشف «ساختارهای روایی» بود که این دو گروه را از یکدیگر متمایز می‌کند (Maruna, 2001: 51-69). یافته محوری مارونا شناسایی دو «فیلمنامه زندگی» متضاد بود: «روایت محکومیت»^{۱۶} و «روایت رستگاری»^{۱۷}. روایت محکومیت، الگوی روایی مسلط در میان افرادی است که از ترک جرم ناتوان مانده‌اند. این روایت با سه ویژگی اصلی شناخته می‌شود: (۱) فقدان عاملیت و احساس ناتوانی در کنترل زندگی؛ (۲) نسبت‌دادن شکست‌ها به نیروهای بیرونی (خانواده، سیستم، جامعه)؛ و (۳) باور به «ذات مجرمانه» خود («من آدم بدی هستم و کاریش نمی‌شه کرد» (Maruna, 2001: 74-85). این روایت عملاً یک «پیش‌گویی خودمحقق‌ساز»^{۱۸} ایجاد می‌کند: فرد چون باور دارد نمی‌تواند تغییر کند، برای تغییر تلاش نمی‌کند. در مقابل، روایت رستگاری که الگوی مسلط در میان «ترک‌کنندگان پایدار» است، ساختاری کاملاً متفاوت دارد.

مارونا روایت رستگاری را مشتمل بر پنج عنصر اصلی می‌داند: نخست، باور به «خود واقعی خوب» که طی آن فرد، جرم را رفتاری موقتی و نه بیانگر ذات خود می‌بیند؛ دوم، بازبازی «عاملیت» که بر اساس آن، راوی خود را قهرمان کنترل‌کننده زندگی‌اش می‌پندارد، نه قربانی منفعل (Maruna, 2001: 63-90)؛ سوم، «معنابخشی به رنج گذشته» که در آن تجربه جرم به‌عنوان نقطه عطفی ضروری برای خرد کنونی بازتعریف می‌شود. مارونا این فرایند را «بازسازی تقدیرگرایانه» می‌نامد و جوهره روایت رستگاری را چنین صورتبندی می‌کند: «راوی زمانی گمشده، اکنون نجات‌یافته است... و این تحول، نه به رنج گذشته، بلکه درست به خاطر آن رخ داده است (Maruna, 2001: 70-71)؛ عنصر چهارم «میل به جبران و بخشندگی» است که فرد را به بازپرداخت دین خود به جامعه از طریق کمک به دیگران سوق می‌دهد (Maruna, 2001: 72-76, 83-92)؛ و پنجم، «خنثی‌سازی برچسب» که به فرد امکان می‌دهد انگ مجرمانه را به گذشته‌ای طردشده متعلق بداند (Maruna, 2001: 96-98). با این حال، نظریه مارونا نیز با یک خلأ تبیینی اساسی روبروست: «روایت رستگاری تحت چه شرایط اجتماعی ای امکان شکل‌گیری می‌یابد؟» او خود در فصل ششم کتاب به وجود یک «حامی» و «آیین‌های گذار» اشاره می‌کند، اما این ایده‌ها را در چارچوبی نظری که پیوند نظام‌مند میان «واکنش اجتماعی» و «تحول روایی» را تبیین کند، بسط نمی‌دهد بر همین اساس، گد و فارال بر این نقطه ضعف تأکید کرده‌اند که مارونا بیش از حد بر عاملیت فردی تأکید می‌ورزد و از تحلیل شرایط ساختاری امکان‌پذیرنده روایت رستگاری غفلت می‌کند (Gadd & Farrall, 2004: 142-148).

¹⁶ Condemnation Script

¹⁷ Redemption Script

¹⁸ Self-fulfilling Prophecy

۳/۳- مرور تلاش‌های پیشین برای پیوند دو سطح و شناسایی شکاف نظری

ادبیات موجود، اگرچه به ندرت مستقیماً به سراغ پیوند نظری برایت‌ویت و مارونا رفته، اما حاوی سرخ‌های مهمی است که ضرورت چنین سنتزی را آشکار می‌کند. در این بخش، مهم‌ترین این تلاش‌ها مرور می‌شود تا مشخص شود چرا هنوز یک مدل نظری منسجم در این زمینه وجود ندارد. مک‌نیل و فرگوس (McNeill, 2006) در مقاله تأثیرگذارشان با عنوان «الگوی ترک جرم برای مدیریت محکومان»، صراحتاً استدلال می‌کند که مدیریت مؤثر محکومان نیازمند الگویی است که هم‌زمان عوامل «اجتماعی» (مانند پیوندهای خانوادگی، اشتغال، و پذیرش اجتماعی) و عوامل «ذهنی/روایی» (مانند تغییر هویت، عاملیت، و امید) را در برگیرد (McNeill & Fergus, 2006: 45-47). با این حال، مقاله آنها بیشتر یک «فراخوان» برای چنین تلفیقی است و خود وارد جزئیات نظری چگونگی پیوند این سطوح نمی‌شود.

در تکمیل این فراخوان، لوبل، برنت، مارونا و بوشوی (LeBel et al., 2008) با طرح استعاره «تخم مرغ و مرغ»^{۱۹} نشان دادند که رابطه میان عوامل اجتماعی (مانند اشتغال و ازدواج) و عوامل ذهنی (مانند امید، عاملیت و هویت) در فرایند ترک جرم، رابطه‌ای دیالکتیکی و غیرخطی است؛ نه یک رابطه یک‌سویه از جنس علت و معلول. یافته‌های آنها حاکی از آن است که تغییرات اجتماعی و تغییرات ذهنی یکدیگر را تقویت می‌کنند و ترک جرم محصول هم‌زمانی و تعامل این دو سطح است. با این حال، پژوهش‌های پیشین عمدتاً بر تحلیل همبستگی‌های طولی متمرکز است و یک مدل فرایندی صریح که سازوکار تبدیل «واکنش اجتماعی بازپذیرکننده» به «روایت رستگاری» را نشان دهد، ارائه نمی‌دهد. همین‌طور، ضرورت سنتز نظری حاضر را توجیه می‌کند.

یوجن، مانزا و برنز (Uggen, Manza, & Behrens, 2004) در پژوهش خود درباره بازپیوند مدنی محکومان، به این نتیجه می‌رسند که برجسب مجرمانه حتی پس از ترک جرم نیز می‌تواند مانع بازگشت کامل به شهروندی شود. آنها نشان می‌دهند که «پذیرش اجتماعی» (مفهومی نزدیک به بازپذیری برایت‌ویت) شرط لازم اما نه کافی برای ترک جرم است، زیرا فرد باید از درون نیز هویت جدیدی بیابد. با این حال، این پژوهش فاقد چارچوب نظری منسجمی است که این دو سطح را به هم پیوند دهد. (Uggen, Manza, 2004: 261-290 & Behrens, 2004) پاترنوستر و بوشوی (Paternoster & Bushway, 2009) با ارائه مفهوم «خود منفور»^{۲۰} تلاش کرده‌اند یک نظریه هویتی ترک جرم ارائه دهند که به نظریه مارونا نزدیک است. آنها استدلال می‌کنند که ترک جرم زمانی آغاز می‌شود که فرد از تصویر «خود آینده مجرمانه» منجر شده و به سوی یک «خود مطلوب» حرکت می‌کند. با این حال، نظریه آنها نیز همانند مارونا، بر فرایندهای درونی تمرکز دارد و به شرایط اجتماعی این تحول نمی‌پردازد (Paternoster & Bushway, 2009: 1103-1156).

در بستر حقوق ایران، ظرفیت‌های فقهی موجود در سیاست جنایی اسلام (مانند نهاد توبه، اصل برائت، و قاعده درء) می‌تواند زمینه‌ای برای شرمساری بازپذیرکننده فراهم کند، اما در عمل، قوانین موضوعه ایران با تأکید بر محرومیت‌های تبعی و انتشار اسامی محکومان، به سوی الگوی انگ‌زننده حرکت کرده است. این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که چگونه طرد ساختاری، امکان شکل‌گیری روایت رستگاری را از محکومان سلب می‌کند و آنها را در «روایت محکومیت» گرفتار می‌سازد.

۳/۴- شناسایی شکاف نظری

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که ادبیات موجود، اگرچه به اهمیت هر دو سطح (اجتماعی و روایی-هویتی) اذعان دارد، اما فاقد یک مدل فرایندی صریح و گام به گام است که نشان دهد «فرایندهای اجتماعی» (مانند شرمساری بازپذیرکننده) چگونه به «فرایندهای روان‌شناختی-روایی» (مانند شکل‌گیری روایت رستگاری) ترجمه می‌شوند. پرسش‌هایی که بی‌پاسخ مانده‌اند از این قرارند: پیام

¹⁹ Chicken and Egg

²⁰ Feared Self

بازپذیرکننده جامعه («تو آدم خوبی هستی که کار بدی کرده‌ای») چگونه به یک روایت درونی تبدیل می‌شود؟ آیین‌های پذیرش مجدد چه نقشی در فراهم کردن «مواد خام» برای داستان رستگاری فرد دارند؟ و برعکس، آیا روایت رستگاری می‌تواند بدون هیچ نشانی از پذیرش اجتماعی شکل گیرد؟ مقاله حاضر دقیقاً در پی پر کردن همین شکاف است.

۴- تحلیل نظری: پیوند شرمساری بازپذیرکننده و روایت رستگاری

در جرم‌شناسی کاربردی دو بعد پیشگیری از تکرار جرم از گذر بازپذیری و بازپروری بزهکاران و پیشگیری از جرم از گذر مبارزه با علل اجتماعی و شخصی مورد توجه قرار می‌گیرد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۷۱۷) و چنان‌که در بخش پیشین تبیین شد، نظریه شرمساری بازپذیرکننده و نظریه روایت رستگاری، هر یک از منطری متفاوت اما در قالب جرم‌شناسی پیشگیرانه به فرایند ترک جرم می‌نگرند، اما بررسی تطبیقی آن‌ها آشکار می‌سازد که هر دو نظریه با «نقاط کوری» مواجه‌اند که دیگری می‌تواند آن را پوشش دهد. این نقاط کور، نه نشانه ضعف مطلق، بلکه نشان‌دهنده محدودیت تحلیلی هر نظریه در تبیین یک وجه از پدیده پیچیده ترک جرم است و دقیقاً همین محدودیت‌ها، ضرورت سنتز نظری را توجیه می‌کند.

نظریه برایت‌ویت، علیرغم تبیین درخشان نقش واکنش اجتماعی در ترک جرم، از پاسخ به یک پرسش روان‌شناختی بنیادین ناتوان است: «پذیرش مجدد آیینی، چگونه در درون فرد درونی‌سازی می‌شود و به یک هویت جدید غیرمجرمانه تبدیل می‌شود که در برابر انگ‌های بعدی مقاومت کند؟» بوتومز به‌درستی اشاره می‌کند که مدل برایت‌ویت، فرد محکوم را عمدتاً به‌مثابه «دریافت‌کننده منفعل» واکنش اجتماعی تصویر می‌کند و از تحلیل سازوکار درونی‌ای که پیام بازپذیرکننده را به یک تحول هویتی پایدار تبدیل می‌کند، باز می‌ماند (Bottoms, 2006: 261-264). به بیان دیگر، برایت‌ویت توضیح می‌دهد که جامعه باید «چه کند» (بازپذیری)، اما توضیح نمی‌دهد که درون فرد «چه می‌گذرد» تا این بازپذیری را به یک تغییر ماندگار بدل سازد. این نظریه فاقد یک «روان‌شناسی اجتماعی درونی‌سازی» است.

در سوی دیگر، نظریه مارونا با قدرتی کم‌نظیر تحول درونی فرد را روایت می‌کند، اما از تبیین شرایط اجتماعی امکان‌پذیرنده این تحول ناتوان است. مارونا خود به‌طور ضمنی به این خلأ اذعان دارد: او اشاره می‌کند که روایت رستگاری برای شکل‌گیری نیازمند یک «حامی» است و «آیین‌های گذار»^{۲۱} نیز در این فرایند نقش دارند (Maruna, 2001: 153, 160). با این حال، این اشاره‌ها هرگز به‌صورت نظام‌مند در یک چارچوب نظری که پیوند میان «واکنش اجتماعی» و «تحول روایی» را تبیین کند، بسط نمی‌یابد. به بیان دیگر مارونا بیش از حد بر «عاملیت فردی» تأکید می‌ورزد و از تحلیل «شرایط ساختاری» که امکان شکل‌گیری روایت رستگاری را فراهم می‌کنند، غفلت می‌کند. پرسش اصلی بی‌پاسخ مانده این است: روایت رستگاری تحت چه شرایط اجتماعی‌ای جوامع می‌زند و بدون کدام بسترهای بیرونی فرو می‌پاشد؟ این دو نقطه کور، به‌طور دقیق، قرینه یکدیگرند: آنچه برایت‌ویت فاقد آن است (سازوکار درونی)، مارونا فراهم می‌کند، و آنچه مارونا از آن غفلت دارد (شرایط اجتماعی)، برایت‌ویت تبیین می‌نماید. بنابراین، این دو نظریه نه رقیب یکدیگر، بلکه نیمه‌های مکمل یک کل هستند. پیوند آن‌ها نوید ارائه مدلی را می‌دهد که هم‌زمان سطوح تحلیل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی-روایی را پوشش دهد.

۴/۱. شرمساری بازپذیرکننده به‌مثابه «خوراک روایی» برای شکل‌گیری روایت رستگاری

برای درک چگونگی این پیوند، استعاره «خوراک روایی» پیشنهاد می‌شود: شرمساری بازپذیرکننده، مواد خام روایی‌ای را فراهم می‌کند که فرد برای ساختن روایت رستگاری خود به آن‌ها نیاز دارد. برای تبیین این استدلال، باید به هسته پیام شرمساری

²¹ Transition Ceremonies

بازپذیرکننده بازگشت. برایت‌ویت تأکید می‌کند که جوهره این نوع شرمساری، تفکیک میان «فعل» و «فاعل» است: تقبیح رفتار مجرمانه، همراه با احترام و پذیرش شخصیت فاعل. پیام اصلی شرمساری بازپذیرکننده چنین است: «تو آدم خوبی هستی که کار بدی کرده‌ای.» (بریت‌ویت، ۱۳۹۶: ۱۱۲-۱۱۶) این گزاره، دقیقاً هسته اصلی روایت رستگاری مارونا را تشکیل می‌دهد: باور به «خود واقعی خوب». روایت رستگاری یک داستان درونی است، اما مواد خام آن از بیرون تأمین می‌شود؛ فرد نمی‌تواند به‌سادگی در خلأ اجتماعی به این باور برسد که «من آدم خوبی هستم»، مگر آنکه جامعه، حداقل از طریق یک حامی یا یک آیین، این پیام را به او منتقل کرده باشد.

آیین‌های پذیرش مجدد که برایت‌ویت به تفصیل توصیف می‌کند، نقش کانونی در این فرایند ایفا می‌کنند. این آیین‌ها، با گردهم‌آوردن بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه، فضایی می‌آفرینند که در آن، رفتار محکوم می‌شود، اما هم‌زمان مسیری برای بخشایش و بازگشت گشوده می‌شود. مراحل یک آیین پذیرش مجدد (ابراز ندامت، پذیرش مسئولیت، جبران خسارت، بخشایش، و بازگشت نمادین) درست همان «نشانه‌های روایی» ای را فراهم می‌کنند که فرد می‌تواند در داستان زندگی خود بگنجاند. به عبارت دیگر، جامعه با اجرای این آیین، یک «فیلمنامه» از پیش آماده برای رستگاری در اختیار فرد می‌گذارد: «تو خطا کردی، اما پذیرفتی، جبران کردی، و اکنون به ما بازگشته‌ای.» این همان ساختاری است که مارونا در روایت رستگاری شناسایی می‌کند.

مارونا خود به‌طور ضمنی بر این پیوند صحنه می‌گذارد. او اشاره می‌کند که شکل‌گیری روایت رستگاری مستلزم وجود حداقل یک «حامی» است که به فرد اعتماد کند (Maruna, 2001: 153). این حامی، تجسم انضمامی شرمساری بازپذیرکننده است: فردی که عمل را محکوم می‌کند، اما شخص را نمی‌راند. برایت‌ویت نیز تأکید می‌کند که جوامع با سرمایه اجتماعی بالا، شبکه‌ای از چنین حامیانی را در اختیار دارند؛ شبکه‌ای که بدون آن، پیام بازپذیرکننده هرگز به فرد نمی‌رسد (بریت‌ویت، ۱۳۹۶: ۱۲۸-۱۳۵). بنابراین، شرمساری بازپذیرکننده را می‌توان «تسهیلگر ساختاری»^{۲۲} قوی برای شکل‌گیری روایت رستگاری دانست: در اکثر موارد، بدون یک واکنش اجتماعی که «خود خوب» را تأیید کند، فرد برای ساختن این روایت با خلأ روایی مواجه می‌شود و احتمال باقی‌ماندن او در «روایت محکومیت» افزایش می‌یابد. با این حال، باید اذعان کرد که این رابطه قطعی و جبری نیست، مارونا خود در فصل ششم کتابش به گروهی از «خودآغازگران»^{۲۳} اشاره می‌کند که با اتکا به عاملیت ذهنی فوق‌العاده، سرمایه روان‌شناختی درونی، یا تجارب معنوی، روایت رستگاری را حتی در غیاب یک حامی بیرونی مشخص می‌سازند (Maruna, 2001: 153-160). بنابراین، شرمساری بازپذیرکننده نه شرط لازم و نه شرط کافی برای شکل‌گیری روایت رستگاری نیست، بلکه قوی‌ترین بستر نهادی و اجتماعی برای شکل‌گیری این روایت است.

۴/۲- روایت رستگاری به‌مثابه «درونی‌سازی و پایداری» شرمساری بازپذیرکننده

اگر شرمساری بازپذیرکننده «تسهیلگر ساختاری قوی» روایت رستگاری است، روایت رستگاری نیز به نوبه خود «سازوکار درونی‌سازی و پایداری‌سازی» شرمساری بازپذیرکننده محسوب می‌شود. این همان حلقه مفقوده در نظریه برایت‌ویت است که مارونا آن را پر می‌کند. برایت‌ویت توضیح نمی‌دهد که چرا برخی افراد علی‌رغم مواجهه با واکنش بازپذیرکننده، باز هم به جرم بازمی‌گردند و تأثیر آیین‌های پذیرش ممکن است به مرور زمان کمرنگ شود. پاسخ را باید در روایت رستگاری جست: تحول پایدار، زمانی رخ می‌دهد که فرد پذیرش اجتماعی را از سطح یک «رویداد بیرونی» به یک «هویت درونی» تبدیل کند. زمانی که فرد یک روایت رستگاری می‌سازد، در واقع پیام بازپذیرکننده جامعه («تو خوبی») را درونی‌سازی کرده و آن را به یک داستان زندگی منسجم تبدیل

²² Structural Facilitator

²³ self-starters

می‌نماید. این روایت، پیام بیرونی را به یک باور هویتی پایدار بدل می‌کند که در طول زمان، حتی در غیاب آیین‌های مکرر، تداوم می‌یابد. افزون بر این، روایت رستگاری فرد را در برابر شرمساری‌های انگ‌زننده احتمالی آینده مقاوم می‌سازد. فردی که به «خود واقعی خوب» باور دارد، می‌تواند انگ‌های بعدی را به‌عنوان برداشت‌های نادرست دیگران از خود طرد کند، نه به‌عنوان تأییدی بر «ذات مجرمانه» اش. این دقیقاً سازوکار «خنثی‌سازی برچسب» است که مارونا توصیف می‌کند (Maruna, 2001: 134-137). بازخورد مثبت این فرایند را نیز نباید نادیده گرفت، روایت رستگاری، با برانگیختن «میل به جبران»^{۲۴}، فرد را به رفتارهای جامعه‌یارانه (مانند کمک به دیگران در معرض خطر) سوق می‌دهد؛ این رفتارها به نوبه خود، واکنش‌های بازپذیرکننده بیشتری از سوی جامعه به دنبال دارند و چرخه‌ای خودتقویت‌شونده ایجاد می‌کنند. بدین ترتیب، روایت رستگاری نه تنها بازپذیری را درونی می‌کند، بلکه با تحریک کنش مشروع، بازپذیری بیشتری نیز طلب می‌نماید (Maruna, 2001: 127-133).

۴/۳- ارائه مدل تلفیقی: «چرخه بازپذیری - رستگاری»

پیش از ارائه مدل، ذکر این نکته ضروری است که ترک جرم در ادبیات تجربی معاصر، **فرایندی غیرخطی، پرنوسان و همراه با بازگشت‌های موقت** تلقی می‌شود. لوبل و همکاران (LeBel et al., 2008) با طرح استعاره «تخم مرغ و مرغ» نشان دادند که رابطه میان عوامل اجتماعی و ذهنی در ترک جرم، رابطه‌ای دیالکتیکی و غیرخطی است که در آن، پیشرفت در یک سطح می‌تواند به‌طور موقت با عقب‌گرد در سطح دیگر همراه شود. بنابراین، مدل تلفیقی حاضر نیز نه یک مسیر خطی و صعودی، بلکه یک «**مارپیچ نوسانی**» را ترسیم می‌کند که در آن، فرد ممکن است بارها بین «روایت رستگاری» و «روایت محکومیت» نوسان کند، اما در صورت مواجهه با واکنش بازپذیرکننده (نه انگ‌زننده)، هر نوسان می‌تواند به تقویت تدریجی روایت رستگاری و تثبیت هویت جدید بینجامد. بر اساس تحلیل فوق، می‌توان مدلی تلفیقی برای تبیین ترک جرم پایدار ارائه داد که در آن، شرمساری بازپذیرکننده و روایت رستگاری نه به‌عنوان دو سازه مستقل، بلکه به‌مثابه دو مرحله درهم‌تنیده از یک فرایند واحد عمل می‌کنند. این مدل، یک «چرخه بازپذیری - رستگاری» را ترسیم می‌کند که مسیر موفق ترک جرم را توضیح می‌دهد:

نخست واکنش اجتماعی بازپذیرکننده؛ جامعه (از طریق خانواده، نهادهای عدالت کیفری، یا میانجی‌گران اجتماعی) با تقبیح رفتار مجرمانه و هم‌زمان تأکید بر ارزشمندی شخصیت فرد، پیام «تو بهتر از این هستی» را ارسال می‌کند. این واکنش، سرمایه اجتماعی فرد را حفظ کرده و از فروپاشی پیوندهای او با جامعه جلوگیری می‌نماید **دوم فراهم‌شدن عناصر روایت رستگاری؛** آیین‌های پذیرش مجدد (مانند نشست‌های عدالت ترمیمی، جلسات میانجی‌گری بزه‌دیده-بزه‌کار، یا حتی یک گفت‌وگوی ساده اما اصیل با یک حامی) مواد خام روایی را تأمین می‌کنند؛ ابراز ندامت، پذیرش مسئولیت، جبران خسارت، بخشایش، و فرصت دوباره. این عناصر، همان «خوراک روایی» هستند؛ **سوم شکل‌گیری روایت رستگاری در فرد؛** فرد با استفاده از این مواد خام، داستان زندگی خود را بازسازی می‌کند. او به «خود واقعی خوب» باور می‌یابد، عاملیت خود را بازیافته، رنج گذشته را به‌عنوان نقطه عطفی معنادار بازتعریف می‌کند، خود را متعهد به جبران می‌سازد، و برچسب مجرمانه را به گذشته‌ای طردشده متعلق می‌داند (Maruna, 2001: 127-133) و **چهارم کنش مشروع پایدار و ایفای نقش شهروندی؛** هویت جدید، فرد را به رفتارهای جامعه‌یارانه (اشتغال قانونی، مشارکت اجتماعی، کمک به دیگران) سوق می‌دهد. این رفتارها، هم روایت رستگاری را تقویت می‌کنند و هم شواهد عینی برای جامعه فراهم می‌آورند که تحول فرد اصیل است و **پنجم تقویت بازپذیری اجتماعی (بازخورد مثبت)؛** جامعه با مشاهده رفتار مشروع و روایت رستگاریانه فرد، واکنش‌های بازپذیرکننده خود را تشدید می‌کند و بدین ترتیب، چرخه مجدداً آغاز می‌شود. این چرخه خودتقویت‌شونده، ترک جرم را از یک رویداد به یک فرایند پایدار تبدیل می‌کند.

²⁴ Generativity

آنچه گفته شد، نباید به این معنا تفسیر شود که مسیر ترک جرم، مسیری هموار و بدون بازگشت است. در واقعیت، ترک جرم فرایندی پرنوسان است که در آن، فرد ممکن است بارها بین «روایت رستگاری» و «روایت محکومیت» نوسان کند. این نوسانات می‌توانند ناشی از عوامل متعددی باشند: مواجهه با یک شرمساری انگ‌زننده جدید (مانند رد شدن در یک مصاحبه شغلی به دلیل سوءپیشینه)، شکست در یک رابطه اجتماعی مهم، یا حتی فشارهای روان‌شناختی درونی. در چنین لحظاتی، روایت رستگاری ممکن است موقتاً تضعیف شده و فرد به «روایت محکومیت» پناه ببرد. نکته کلیدی این است که در مدل «مارپیچ نوسانی»، این بازگشت‌های موقت به معنای شکست نهایی نیستند، بلکه بخشی از فرایند یادگیری و تثبیت هویت جدید محسوب می‌شوند. تفاوت اصلی میان مسیر موفق و مسیر معیوب در این است که در مسیر موفق، هر بازگشت موقت با واکنش بازپذیرکننده (از سوی یک حامی، یک نهاد، یا حتی یک تجربه درونی) مواجه شده و به مواد خام روایی جدیدی برای بازسازی قوی‌تر روایت رستگاری تبدیل می‌شود. به بیان استعاره‌ای، هر دور مارپیچ، فرد را در سطحی بالاتر از آگاهی و عاملیت قرار می‌دهد، حتی اگر در لحظه‌ای کوتاه، احساس عقب‌گرد داشته باشد. در مقابل، در مسیر معیوب، بازگشت‌های موقت با شرمساری انگ‌زننده مواجه شده و به تثبیت «روایت محکومیت» و تعمیق چرخه بزهکاری می‌انجامد.

در مقابل، مسیر معیوب نیز از همین منطق تبعیت می‌کند: شرمساری انگ‌زننده که در آن فعل و فاعل هر دو محکوم می‌شوند، سرمایه اجتماعی فرد را تخریب کرده و مسیر دسترسی به «خوراک روایی» را مسدود می‌سازد. در غیاب هرگونه پیام بازپذیرکننده و حامی، فرد نمی‌تواند روایت رستگاری بسازد. در عوض، او به «روایت محکومیت» پناه می‌برد: خود را ذاتاً مجرم، ناتوان از تغییر، و قربانی تقدیر می‌بیند (Maruna, 2001: 74-85). این روایت، او را به خرده‌فرهنگ‌های بزهکارانه سوق می‌دهد و به بازگشت به جرم می‌انجامد، که خود موجبات تشدید طرد اجتماعی را فراهم می‌کند.

این مدل تلفیقی را می‌توان در بستر نظام عدالت کیفری ایران به‌خوبی مصداق‌یابی کرد. محرومیت‌های تبعی مندرج در مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی (الزام به ارائه گواهی عدم سوءپیشینه برای اشتغال، محرومیت از حقوق اجتماعی، و انتشار اسامی محکومان در برخی جرایم) مصداق بارز شرمساری انگ‌زننده و مسدودسازی «خوراک روایی» است. فردی که حتی پس از تحمل مجازات، از حق کار و مشارکت اجتماعی محروم می‌ماند، نه تنها با هیچ «حامی» مواجه نمی‌شود، بلکه پیامی جز «تو یک مجرم هستی و خواهی ماند» دریافت نمی‌کند. در چنین شرایطی، شکل‌گیری روایت رستگاری عملاً ناممکن می‌شود و فرد در «روایت محکومیت» و چرخه تکرار جرم تثبیت می‌گردد. البته باید توجه داشت که این محرومیت‌ها در نگاه اول، دارای منطقی اقتصادی و امنیتی خاص خود هستند (مانند افزایش هزینه فرصت جرم و حفاظت از اعتماد عمومی)؛ اما همان‌گونه که در بخش بحث خواهد آمد، مسئله اصلی، **عدم تناسب و تداوم نامحدود** این محرومیت‌هاست که آن‌ها را از یک سازوکار بازدارنده به ابزاری برای طرد پایدار تبدیل می‌کند.

بنابراین، مدل تلفیقی «چرخه بازپذیری - رستگاری» نه تنها یک سنتز نظری، بلکه ابزاری تحلیلی برای ارزیابی و نقد سیاست‌های جنایی موجود نیز به دست می‌دهد. این مدل نشان می‌دهد که شکست در ترک جرم، نه صرفاً نتیجه ضعف اراده فردی، که محصول گسست در پیوند میان واکنش اجتماعی و امکان روایت‌پردازی رستگارانه است. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که شرمساری بازپذیرکننده **نه شرط کافی برای ترک جرم است و نه شرط انحصاری برای شکل‌گیری روایت رستگاری**، بلکه **قوی‌ترین تسهیلگر ساختاری** برای شکل‌گیری این روایت محسوب می‌شود. روایت رستگاری نیز به‌نوبه خود، سازوکار میانجی تثبیت و پایداری این اثر است. این تعدیل، هم با موارد «خودآغازگر» مارونا (Maruna, 2001: 153) سازگار است و هم با یافته‌های لوبل و

همکاران (LeBel et al., 2008) که رابطه عوامل اجتماعی و ذهنی را دیالکتیکی و غیرخطی می‌دانند. در ذیل نمودار مفهومی مدل ترسیم شده است.

دور مارییچ	سطح اجتماعی	سطح روایی/هویی	پیامد	بازگشت موقت احتمالی
دور اول	واکنش بازپذیرکننده	دریافت پیام تفکیک فعل/فاعل	حفظ امکان تغییر	تردید اولیه، بی‌اعتمادی به پیام
دور دوم	آیین پذیرش مجدد	دسترسی به مواد خام روایی	آمادگی برای بازسازی خود	بازگشت به روایت محکومیت در صورت شکست در آیین
دور سوم	حمایت/فرصت اجتماعی	شکل‌گیری روایت رستگاری	بازسازی هویت	نوسان بین «خود خوب» و «خود مجرم»
دور چهارم	کنش مشروع	تثبیت عاملیت و خود جدید	ترک جرم نسبی	مواجهه با شرمساری انگ‌زننده جدید
دور پنجم	بازخورد اجتماعی مثبت	تقویت روایت رستگاری	پایداری ترک جرم	کاهش تدریجی نوسانات، تثبیت هویت جدید
دور ششم و بالاتر	تثبیت شبکه حمایتی	درونی‌سازی کامل روایت رستگاری	هویت غیرمجرمانه پایدار	نوسانات نادر و کم‌شدت

توضیح: جدول فوق، مسیر ترک جرم را نه به‌صورت خطی، بلکه به‌صورت «مارییچی» نشان می‌دهد. هر «دور» نشان‌دهنده یک چرخه بازپذیری-رستگاری است که فرد را در سطحی بالاتر از دور قبل قرار می‌دهد. ستون «بازگشت موقت احتمالی» نشان می‌دهد که در هر دور، احتمال نوسان و بازگشت به روایت محکومیت وجود دارد، اما در صورت مواجهه با واکنش بازپذیرکننده، این بازگشت‌ها به تقویت تدریجی روایت رستگاری می‌انجامند. با گذر زمان و تکرار دورها، شدت و نوسانات کاهش می‌یابد و هویت جدید تثبیت می‌شود.

۵- بحث: پیامدهای نظری، سیاستی و افق‌های پژوهش

مدل تلفیقی «چرخه بازپذیری - رستگاری» نه فقط فرایند ترک جرم موفق را تبیین می‌کند، بلکه به‌طور معکوس می‌تواند علت‌شناسی بازگشت به جرم را از زاویه‌ای جدید آشکار سازد. این مدل، برخلاف تصویر خطی رایج، ترک جرم را فرایندی مارییچی، نوسانی و غیرخطی می‌داند که در آن، بازگشت‌های موقت نه نشانه شکست، بلکه فرصتی برای تقویت مجدد روایت رستگاری هستند. بر اساس این مدل، شکست در ترک جرم محصول گسست در زنجیره‌ای است که واکنش اجتماعی بازپذیرکننده را به روایت‌سازی رستگاران پیوند می‌دهد. هرچه این پیوند ضعیف‌تر باشد، احتمال گرفتارآمدن فرد در مسیر معیوب (شرمساری انگ‌زننده ← روایت محکومیت ← بازگشت به جرم) بیشتر می‌شود. این تحلیل، برخی پدیده‌های جرم‌شناختی آشنا را در پرتوی تازه قرار می‌دهد. یکی از مهم‌ترین مصادیق این گسست، محرومیت‌های تبعی است که در بسیاری از نظام‌های حقوقی بر محکومان تحمیل می‌شود. پیش از پرداختن به نقد این محرومیت‌ها، لازم است به منطق موجه‌ساز آن‌ها اشاره شود. در سنت تحلیل اقتصادی جرم، که با اثر

کلاسیک گری بکر (Becker, 1968) بنیان گذاشته شد، جرم به مثابه یک «انتخاب عقلانی» در نظر گرفته می‌شود که فرد با سنجش هزینه‌ها و منافع ارتکاب آن تصمیم می‌گیرد. از این منظر، محرومیت‌های تبعی با افزایش «هزینه فرصت» ارتکاب جرم در آینده — یعنی از دست دادن شغل، اعتبار اجتماعی، و فرصت‌های اقتصادی — می‌توانند به عنوان یک سازوکار بازدارنده عمل کنند و انگیزه بازگشت به جرم را کاهش دهند (مکی‌پور و ربانی خوراسگانی، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۷).

با این حال، از روشن‌ترین پیامدهای «مرگ مدنی» ناشی از محرومیت‌های تبعی — که در بسیاری از نظام‌های حقوقی، از جمله ایران، قابل مشاهده است — می‌توان به محرومیت از اشتغال، ممنوعیت از حقوق اجتماعی، و الزام به ارائه گواهی عدم سوءپیشینه اشاره کرد. این همان چیزی است که تراویس آن را «مجازات نامرئی» می‌نامد (Travis, 2002: 16-19) و وسترن آن را یکی از سازوکارهای اصلی بازتولید طرد اجتماعی و فقر ساختاری در میان محکومان سابق می‌داند (Western, 2006: 15-36). یافته‌های صفاری و همکاران (۱۴۰۲: ۳۹-۶۲) نیز نشان می‌دهد که فقدان فرصت شغلی، عامل اصلی بازگشت به چرخه بزهکاری محسوب می‌شود. از منظر تحلیل اقتصادی جرم، پس از اعمال این محرومیت‌ها، «هزینه فرصت ارتکاب جرم» به شدت کاهش می‌یابد؛ چراکه فردی که از هرگونه دارایی مشروع (شغل، اعتبار، منزلت) محروم است، اساساً «چیزی برای از دست دادن» ندارد (مکی‌پور و ربانی خوراسگانی، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۷) و همین امر، زمینه‌ساز تثبیت فرد در «روایت محکومیت» و بازگشت به چرخه بزهکاری می‌شود. نتایج برخی پژوهش‌ها نیز نشان داده است که بین حمایت و نظارت اجتماعی و بازگشت به جرم رابطه معناداری وجود دارد (ناصری و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۲-۴۳).

با این حال، مسئله زمانی بروز می‌کند که این محرومیت‌ها از مرز تناسب و ارتباط معقول با جرم ارتكابی خارج شوند. در چنین وضعیتی، کارکرد بازدارنده آن‌ها وارونه شده و به ابزاری برای طرد همیشگی بدل می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، آنچه در مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی ایران (مصوب ۱۳۹۲) ناقض مدل تلفیقی است، اصل وجود محرومیت نیست، بلکه گستره بی‌ضابطه و تداوم نامحدود آن‌هاست که هرگونه امکان بازآفرینی هویتی را از بین می‌برد. در نظام کیفری ایران، این مسئله در خصوص محرومیت‌های تبعی مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) — به‌ویژه آن‌ها که جنبه دائمی یا طولانی مدت دارند — نمود عینی و ملموس دارد. در زمانی که یک محکوم سابق حتی از احراز مشاغل ساده نیز منع می‌شود و همواره باید سابقه کیفری خود را آشکار کند، جامعه به‌طور مداوم «انگ» را به او یادآوری می‌کند و فرصت ایفای یک «نقش شهروندی» جدید را از او می‌گیرد. در غیاب این فرصت‌ها، شکل‌گیری روایت رستگاری به شدت دشوار و شکننده می‌شود و احتمال تثبیت فرد در «روایت محکومیت» افزایش می‌یابد. فرد به ناچار در دام «روایت محکومیت» باقی می‌ماند و خرده فرهنگ‌های بزهکارانه را پناهگاهی برای بازیابی عزت نفس از دست‌رفته خود می‌یابد.

نکته قابل تأمل این است که فقه اسلامی، برخلاف رویه قانون‌گذاری کیفری ایران، واجد ظرفیت‌های نظری مهمی برای شرمساری بازپذیرکننده است. نهاد توبه — که در قرآن کریم و سنت معصومین (ع) جایگاهی محوری دارد — درست با منطق «تفکیک فعل از فاعل» و «پذیرش مجدد» عمل می‌کند: توبه فرد را به عنوان انسانی که خطا کرده اما به‌سوی «خود واقعی پاک» بازگشته است، به آغوش جامعه مسلمانان بازمی‌گرداند (ساریخانی و خاقانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۵۱). بزه پوشی نیز به بازاجتماعی شدن محکومان یاری می‌رساند (صبوحی و حاجی‌ده‌آبادی، ۱۴۰۳: ۲۲۲-۲۲۷) و با پرهیز از عوارض برچسب مجرمانه و اعطای فرصت به مجرمان برای بازگشت به زندگی شرافتمندانه اجتماعی استفاده می‌شود (میرخلیلی، ۱۳۹۹: ۲۷) با این همه، قانون‌گذار ایران با اتکالی بیش از حد بر محرومیت‌های تبعی و رسواسازی رسمی (مانند انتشار اسامی محکومان در جرایم اقتصادی)، عملاً این ظرفیت‌ها را مسدود کرده و مسیر معیوب «شرمساری انگ‌زننده» روایت محکومیت ← بازگشت به جرم را نهادینه ساخته است.

۵/۱- پیامدهای نظری: به سوی یک «چارچوب تحلیلی ترکیبی» در جرم‌شناسی

مدل تلفیقی ارائه‌شده در این مقاله، می‌تواند بستری نظری برای یک چارچوب تحلیلی ترکیبی در جرم‌شناسی ترک جرم فراهم آورد که بر تعامل دیالکتیکی میان «پذیرش اجتماعی» و «تحول روایی» تأکید دارد. این چارچوب، برخلاف رویکردهای سنتی که یا به ساختارهای اجتماعی اولویت می‌دهند (مانند نظریه کنترل اجتماعی) یا بر عاملیت فردی متمرکز می‌شوند (مانند نظریه انتخاب عقلانی)، بر رابطه بازخوردی و غیرخطی میان این دو سطح پای می‌فشارد. در این نگاه، «ترک جرم» یک رویداد یا تصمیم آنی نیست، بلکه فرایندی مستمر از «بازپیوندی روایی»^{۲۵} است که در آن، فرد با بهره‌گیری از «خوراک روایی» تأمین‌شده توسط جامعه، هویت خود را بازسازی می‌کند و جامعه نیز با مشاهده این تحول هویتی، واکنش‌های بازپذیرکننده خود را تشدید یا تضعیف می‌نماید.

بدیهی است که صورت‌بندی این چارچوب، ادعای تأسیس یک پارادایم جدید را ندارد و بیشتر در مقام بسط و انسجام‌بخشی به مفاهیم موجود در دو نظریه مکمل (برایت‌ویت و مارونا) و همچنین تعامل با یافته‌های پژوهش‌های تجربی معاصر (مانند لوبل و همکاران، ۲۰۰۸) است. این چارچوب، مرزهای سنتی میان نظریه‌های برجسب‌زنی (که بر اثرات مخرب انگ تأکید دارند)، نظریه‌های کنترل اجتماعی (که بر پیوندهای اجتماعی تأکید دارند)، و نظریه‌های روایت‌شناختی (که بر تحول هویتی تأکید دارند) را درمی‌نوردد و این سه حوزه را در چارچوبی واحد ادغام می‌کند. با این حال، ادعای اصلی این مقاله نه تأسیس یک «رهیافت» یا «پارادایم» جدید، بلکه ارائه یک مدل تحلیلی منسجم برای تبیین رابطه فرایندی میان دو نظریه مکمل است.

۵/۲- پیامدهای سیاستی: بازطراحی نظام عدالت کیفری بر اساس هم‌افزایی پذیرش و روایت‌پردازی

مدل تلفیقی «چرخه بازپذیری - رستگاری»، پیامدهای سیاستی مشخصی برای طراحی برنامه‌های بازپروری و اصلاح نظام عدالت کیفری دارد. این پیامدها را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد: نخست، بازنگری در قوانین و رویه‌های طردمحور؛ اگر طرد اجتماعی «خوراک روایی» لازم برای شکل‌گیری روایت رستگاری را از فرد می‌گیرد، نخستین گام برای پیشگیری از تکرار جرم، حذف یا تعدیل موانع قانونی است که فرد محکوم را برای همیشه در وضعیت «شهروند درجه دو» نگاه می‌دارند. به‌طور مشخص، در نظام حقوقی ایران، بازنگری در مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی و محدودسازی موارد الزام به ارائه گواهی عدم سوءپیشینه به مشاغلی که واقعاً ارتباط معقول با جرم ارتكابی دارند، گامی ضروری است. همچنین، نهاد توبه - که از ظرفیت نظری بالایی برای ایفای نقش «آیین پذیرش مجدد» برخوردار است - باید از یک مفهوم فقهی صرف به یک سازوکار عملی در فرایند دادرسی و پس از آن تبدیل شود.

دوم، طراحی برنامه‌های «روایت‌محور» در کنار برنامه‌های مهارت‌آموزی؛ برنامه‌های بازپروری سنتی عمدتاً بر مهارت‌های شغلی و کنترل بیرونی متمرکز هستند، اما مدل تلفیقی نشان می‌دهد که تغییر پایدار مستلزم تحول هویتی است. در این راستا، می‌توان از تجربه برنامه‌های «روایت‌درمانی»^{۲۶} و گروه‌های «حمایت هم‌تایان»^{۲۷} که در آن محکومان سابق موفق، به‌عنوان «حامی» برای دیگران عمل می‌کنند، بهره گرفت. این برنامه‌ها دقیقاً با منطق چرخه بازپذیری - رستگاری هم‌خوانی دارند: فرد از یک سو از طریق کمک به دیگران «میل به جبران» خود را ارضا می‌کند و از سوی دیگر، شاهد زنده‌ای برای امکان‌پذیری رستگاری برای دیگران می‌شود (McNeill, 2006: 50-53).

²⁵ Narrative Reconnection

²⁶ Narrative Therapy

²⁷ Peer Support Groups

سوم، بهره‌گیری از ظرفیت عدالت ترمیمی به عنوان بستر نهادی «آیین‌های پذیرش مجدد؛ عدالت ترمیمی، با تأکید بر گفت‌وگو، جبران خسارت، و بازگرداندن تعادل مختل شده در روابط اجتماعی، بستر ایده‌آلی برای اجرای شرمساری بازپذیرکننده و تأمین «خوراک روایی» فراهم می‌کند. نشست‌های بزه‌دیده-بزهکار و محافل صلح، فضایی می‌آفریند که در آن، بزهکار می‌تواند مسئولیت عمل خود را بپذیرد، ندامت خود را ابراز کند، خسارت را جبران نماید، و در نهایت، به طور نمادین به جامعه بازگردانده شود. این فرایند، درست همان مراحل «روایت رستگاری» را به شکل عینی و آیینی اجرا می‌کند. با این حال، هشدار دلی را نباید نادیده گرفت: برنامه‌های عدالت ترمیمی در صورتی موفق خواهند بود که واقعاً «بازپذیرکننده» باشند، نه اینکه صرفاً به ابزاری مدیریتی برای کاهش جمعیت زندان بدل شوند. آیین‌های پذیرش، تنها زمانی در شکل‌گیری روایت رستگاری مؤثرند که با اصالت و احترام واقعی به شخصیت فرد همراه باشند (Daly, 2002: 63-72).

۵/۳- محدودیت‌های مطالعه و پیشنهادها برای پژوهش‌های آتی

با وجود دستاوردهای نظری این مقاله، باید به محدودیت‌های آن نیز اذعان کرد. نخستین محدودیت، ماهیت نظری-تحلیلی مقاله است. مدل تلفیقی ارائه شده، اگرچه بر پایه ادبیات نظری معتبر بنا شده و با نمونه‌هایی از نظام کیفری ایران مصداق‌یابی گردیده، اما هنوز در معرض آزمون‌های تجربی نظام‌مند قرار نگرفته است. پژوهش‌های آتی می‌توانند این مدل را از طریق مصاحبه‌های عمیق روایی با محکومان سابق (اعم از آن‌ها که ترک جرم پایدار داشته‌اند و آن‌ها که به چرخه جرم بازگشته‌اند) آزمون کنند. به طور مشخص، بررسی این پرسش که «آیا وجود یک حامی و تجربه یک آیین پذیرش، پیش‌بینی‌کننده معناداری برای شکل‌گیری روایت رستگاری است؟» می‌تواند اعتبار تجربی مدل را بیازماید.

دومین محدودیت به زمینه فرهنگی مربوط می‌شود. نظریه برایت‌ویت عمدتاً در بستر جوامع غربی و با تکیه بر مفهوم «شرم» در آن فرهنگ‌ها آزمون شده است. اگرچه در برخی از پژوهش‌ها به ظرفیت‌های فقه اسلامی برای شرمساری بازپذیرکننده پرداخته شده است (صوحی، ۱۴۰۲: ۳۰-۴۵)، لیکن هنوز پژوهشی میدانی درباره نحوه ادراک و تجربه «شرم» در بستر فرهنگی ایران و تأثیر آن بر روایت‌های ترک جرم انجام نشده است. این خلأ پژوهشی، فرصتی برای مطالعات بینارشته‌ای (جرم‌شناسی، فقه، و روان‌شناسی اجتماعی) فراهم می‌کند. سومین محدودیت آن است که مدل تلفیقی، عمدتاً بر رابطه میان «بازپذیری اجتماعی» و «تحول روایی» متمرکز شده و از متغیرهای مهم دیگر -مانند سلامت روان، اعتیاد، و حمایت‌های رفاهی- سخن نگفته است. یک نظریه جامع ترک جرم باید این عوامل را نیز در خود ادغام کند. مدل حاضر، درواقع یک «اسکلت نظری» است که می‌تواند در پژوهش‌های آتی با افزودن این متغیرها تکمیل شود. در نهایت، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی، مدل تلفیقی را در بسترهای نهادی متفاوت (مانند برنامه‌های عدالت ترمیمی در مدارس، میانجی‌گری محله‌ای، یا دادگاه‌های حل مسئله) نیز بیازمایند تا دامنه کاربردی آن فراتر از نظام عدالت کیفری بزرگسالان سنجیده شود. به‌ویژه، مطالعه تطبیقی میان نظام‌هایی که از سیاست‌های بازپذیرکننده استفاده می‌کنند و نظام‌هایی که بر طرد استوارند، می‌تواند شواهد قوی‌تری برای اعتبار مدل فراهم آورد.

۵/۴- جمع‌بندی

مدل تلفیقی «چرخه بازپذیری - رستگاری» نشان می‌دهد که ترک جرم پایدار، نه محصول صرف واکنش اجتماعی و نه نتیجه انحصاری تحول روایی فردی، بلکه برآیند تعامل دیالکتیکی و غیرخطی این دو سطح است. شرمساری بازپذیرکننده با فراهم کردن «خوراک روایی» لازم، بستر شکل‌گیری روایت رستگاری را مهیا می‌کند و روایت رستگاری نیز با درونی‌سازی این پذیرش، آن را به هویتی پایدار و مقاوم در برابر انگ‌های بعدی تبدیل می‌نماید. در این چارچوب، سیاست جنایی مؤثر نه سیاستی که بر طرد و محرومیت تبعی استوار باشد، بلکه سیاستی است که با حفظ پیوندهای اجتماعی، فرصت روایت‌پردازی رستگاران را برای محکومان

فراهم کند. این مدل، به‌ویژه در بستر نظام عدالت کیفری ایران که محرومیت‌های تبعی مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی، «خوراک روایی» را مسدود می‌سازد، ضرورت بازنگری در قوانین طردمحور و بهره‌گیری از ظرفیت‌های عدالت ترمیمی و نهادهای فقهی بازپذیرکننده (مانند توبه و بزه‌پوشی) را برجسته می‌سازد.

الف: فارسی

- ۱) بریشویت، جان (۱۳۹۶). جرم، شرمساری، بازپذیرندگی (ترجمه رحمان صبوحي، مرتضی عارفی و محمدرضوانی، چاپ نخست). تهران: انتشارات مجد.
- ۲) رایجیان اصلی، مهرداد (۱۴۰۳). درآمدی بر جرم‌شناسی (چاپ پنجم). تهران: انتشارات سمت.
- ۳) ساریخانی، عادل و خاقانی اصفهانی، مهدی (۱۳۹۱). نقد عدالت کیفری ترمیمی در گفتمان جرم‌شناسی غربی از منظر سیاست جنایی قرآن کریم. پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، سال اول (۱)، ۴۳-۵۸.
- ۴) صبوحي، رحمان و حاجی‌ده‌آبادی، محمدعلی (۱۴۰۳). بازگشت مجرمان به جامعه در پرتو مکانیسم فقهی شرمساری. فصلنامه علمی و پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی، دوره ۱۰ (۱)، ۲۱۵-۲۳۰.
- ۵) صفاری، علی؛ رحمدل، منصور و شاملو، بهزاد (۱۴۰۲). سنجش سطح سواد مالی زندانیان و تأثیر آن بر نرخ تکرار جرم و بازگشت به زندان. دانشنامه حقوق اقتصادی، دوره ۳۰ (۲۴)، ۳۹-۶۲.
- ۶) مکی‌پور، ذبیح‌الله و ربانی خوراسگانی، علی (۱۳۹۲). بررسی علل اقتصادی آسیب‌های اجتماعی (با تأکید بر رابطه تورم و جرائم در ایران طی سال‌های ۱۳۷۰-۱۳۹۰). فصلنامه پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی، دوره ۲ (۲)، ۸۹-۱۰۴.
- ۷) میرخلیلی، سیدمحمود (۱۳۹۹). بزه‌پوشی در سیاست کیفری اسلام با تأکید بر آموزه‌های قرآنی. نشریه قرآن، فقه و حقوق اسلامی، سال هفتم (۱۳)، ۲۵-۴۲.
- ۸) ناصری، سهیلا؛ حسینی، سیداحمد و سیدزاده، سارا (۱۳۹۷). بررسی نقش عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر عدم بازگشت به زندان در بین زندانیان استان خراسان جنوبی. مجله انتظام اجتماعی، شماره ۲۷، ۲۷-۵۰.
- ۹) نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین (۱۳۸۸). کیفرشناسی نو- جرم‌شناسی نو: درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار. در تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات، زیر نظر علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، صص ۷۰۵-۷۳۰). تهران: انتشارات میزان.
- ۱۰) نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین (۱۴۰۱). تقریرات درس جرم‌شناسی (بازپروری بزهکاران). تهران: دانشکده حقوق و علوم دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۱) وایت، راب و هینز، فیونا (۱۳۹۰). جرم و جرم‌شناسی (ترجمه علی سلیمی، چاپ اول). قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

ب: منابع لاتین

1. Becker, Gary S. (1968). Crime and Punishment: An Economic Approach. *Journal of Political Economy*, 76(2), 169-217.
2. Becker, Howard S. (1963). *Outsiders: Studies in the Sociology of Deviance*. New York: Free Press.
3. Bottoms, Anthony (2006). Desistance, Social Bonds, and Human Agency: A Theoretical Exploration. In Per-Olof H. Wikström and Robert J. Sampson (Eds.), *The Explanation of Crime: Context, Mechanisms, and Development* (pp. 243-290). Cambridge: Cambridge University Press.
4. Daly, Kathleen (2002). Restorative Justice: The Real Story. *Punishment & Society*, 4(1), 55-79.
5. Gadd, David and Farrall, Stephen (2004). Criminal Careers, Desistance and Subjectivity: Interpreting Men's Narratives of Change. *Theoretical Criminology*, 8(2), 123-156.
6. LeBel, T. P., Burnett, R., Maruna, S., & Bushway, S. (2008). The 'Chicken and Egg' of Subjective and Social Factors in Desistance from Crime. *European Journal of Criminology*, 5(2), 131-159.
7. Maruna, Shadd (2001). *Making Good: How Ex-Convicts Reform and Rebuild Their Lives*. Washington DC: American Psychological Association.
8. McNeill, Fergus (2006). A Desistance Paradigm for Offender Management. *Criminology & Criminal Justice*, 6(1), 39-62.
9. Paternoster, Raymond and Bushway, Shawn (2009). Desistance and the 'Feared Self': Toward an Identity Theory of Criminal Desistance. *Journal of Criminal Law and Criminology*, 99(4), 1103-1156.
10. Putnam, Robert D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.

11. Travis, Jeremy (2002). Invisible Punishment: An Instrument of Social Exclusion. In Marc Mauer and Meda Chesney-Lind (Eds.), *Invisible Punishment: The Collateral Consequences of Mass Imprisonment* (pp. 15–36). New York: The New Press.
12. Uggen, Christopher; Manza, Jeff and Behrens, Angela (2004). ‘Less than the Average Citizen’: Stigma, Role Transition and the Civic Reintegration of Convicted Felons. In Shadd Maruna and Russ Immarigeon (Eds.), *After Crime and Punishment: Pathways to Offender Reintegration* (pp. 261–290). Cullompton: Willan Publishing.
13. Western, Bruce (2006). *Punishment and Inequality in America*. New York: Russell Sage Foundation